##  جلسه 88-643

**دو‌شنبه - 23/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به وجوهی بود که برای اثبات حجیت قول لغوی ذکر شده بود. وجه اول اجماع بود که جواب از آن را عرض کردیم. وجه دوم این بود که گفته شده بود بنای عقلاء بر رجوع به اهل خبره است و لغوی اهل خبره تشخیص ظهورات است. صاحب کفایه اشکال کرد که قدرمتیقن از بنای عقلاء‌ در رجوع به اهل خبره در جایی است که وثوق پیدا کنند به قول اهل خبره. ما عرض کردیم این با کلام ایشان در اجتهاد و تقلید تنافی دارد ولی مطلب مطلب قابل توجهی است.

و این‌که آقای سیستانی در حجیت خبر ثقه در حسیات شرط می‌‌کنند وثوق شخصی حاصل بشود به قول ثقه ولی در قول خبره فرمودند حتی ظن به خلاف هم مضر نیست، در سیره عقلاء ما فرقی بین این دو نمی‌بینیم، و به نظر می‌‌رسد که عقلاء دائر مدار وثوق نوعی هستند در مقام احتجاج. در اغراض شخصیه دنبال وثوق شخصی هستند در مقام احتجاج دنبال وثوق نوعی هستند.

این‌که محقق نائینی در اغراض شخصیه قبول کرده که دنبال وثوق هستند عقلاء آن هم وثوق شخصی اما در مقام احتجاج فرموده است نه وثوق شخصی لازم است نه وثوق نوعی لازم است، حتی ظن به خلاف هم مضر نیست ما این را نمی‌فهمیم.

البته آن نقضی که ما مطرح کردیم به محقق نائینی که پدر فرزندش را نزد برادر بزرگترش می‌‌گذارد هم فرزند آن برادر مریض می‌‌شود هم پسر این مولا و این برادر نسبت به فرزند خودش که اغراض شخصیه است دنبال وثوق شخصی است ولی فرزند مولا را به قول طبیب عمل می‌‌کند و ممکن است مشکلات برای او به وجود بیاید با این‌که وثوق پیدا نکرده به قول او، ‌مولا وقتی بر می‌‌گردد احتجاج از طرف مولا است بر علیه این شخص که می‌‌گوید تو فرزند خودت را آن‌طور با او رفتار کردی دنبال وثوق شخصی بوده فرزند من را به صرف قول طبیب رفتی عمل کردی و بدترش کردی، جواب از این نقض این است که ظاهر این‌که مولا فرزندش را نزد این شخص می‌‌گذارد و می‌‌گوید مواظبت از او بکن یعنی بطور متعارف همان‌طور که از فرزند خودت مواظبت می‌‌کنی، ‌مثل همان رفتار کن. اگر بخواهیم مثال را عوض کنیم این‌جور مثال بزنیم که پدر رفت سفر فرزند کوچکش را هم نزد برادر بزرگترش نگذاشت ولی پدر تاخیر کرد در برگشت از این سفر و این برادر بزرگ عملا شد قیم قهری این فرزند کوچک مولا که پدر این خانواده است این‌جا دیگر بحث ظهور کلام پدر که غائب شده است مطرح نیست این‌جا هم باز عقلاء اگر ببینند این برادر بزرگ فرزند خودش را که مریض شد برد پیش طبیب تا وثوق شخصی پیدا نکرد به قول طبیب عمل نکرد ولی برادر خردسالش را که عملا قیم قهری او شد صرفا به قول طبیب عمل کرد و طبق قول طبیب او را معالجه کرد و چه بسا حالش بدتر شد باز عقلاء احتجاج می‌‌کنند می‌‌گویند چطور فرزند خودت را آن‌جور رفتار کردی با او ولی با برادر کوچکترت که قیم قهری او شدی بخاطر غائب شدن پدر جور دیگری رفتار کردی.

البته این‌ها منبه است، و الا ما هم مجبوریم بگوییم بین این دو فرق هست؛ این برادر بزرگ نسبت به فرزند خودش دائر مدار وثوق شخصی است، اما نسبت به برادر کوچک و خردسالش که قیم قهری او شد در زمان غیبوبت پدر دائر مدار وثوق نوعی است، و لو وثوق شخصی پیدا نکند، هیچکس هم حق اعتراض ندارد به این برادر بزرگ، برادر بزرگ می‌‌گوید فرزند خودم را دوست داشتم تا وثوق شخصی پیدا نکنم به قول طبیب عمل نکنم، اما همه مردم دنبال وثوق نوعی هستند در رجوع به قول خبره، من نمی‌خواستم بیشتر از این نسبت به برادر خردسالم که قیم قهری او هستم عمل کنم، ‌کسی حق ندارد احتجاج کند بر علیه این برادر بزرگ.

پس ما به نظرمان در موارد احتجاج دلیل نداریم که عقلاء عمل کنند به قول خبره در جایی که وثوق نوعی به قول او پیدا نکنند مگر مواردی که تزاحم اغراض هست، دفع افسد به فاسد می‌‌خواهند بکنند یا موافق با احتیاط هست یا غرض غرض لزومی نیست، برای عقلاء مهم نیست فوق به قول این خبره عمل بکنند و خلاف هم در بیاید غرض لزومی آن‌ها فوت نشده این گونه موارد است که به قول خبره عمل می‌‌کنند.

[سؤال: ... جواب:] بحث قول لغوی اجازه بدهید اشکالات دیگری دارد آن‌ها را هم مطرح کنیم. شما برای قول خبره مثال بزنیم به قول طبیب، به قول کارشناس ساختمان‌ که نزاع می‌‌کنند زوجه میت با بقیه ورثه زوجه میت می‌‌گوید یک هشتم این ساختمان قیمتش برادر من گفت که یک میلیارد است ورثه می‌‌گویند ما سؤال کردیم نخیر قیمتش پانصد ملیون است، ‌رجوع می‌‌کنند به کارشناس ساختمان، کارشناس مقبول ساختمان می‌‌آید قیمت می‌‌کند 750 ملیون، ‌وثوق نوعی پیدا کنند عمل می‌‌کنند.

اشکال دومی که به این وجه دوم گرفته شده، اشکال آقای خوئی است. آقای خوئی فرموده رجوع به قول خبره را ما قبول داریم، وثوق هم لازم نیست پیدا کنید به قول خبره اما قول خبره در امور اجتهادیه معتبر است نه در امور حسیه، معانی لغویه جزء امور حسیه هستند، مثل این‌که کارشناس اجتهاد کند بگوید الان در تهران باران می‌‌آید، چه اعتباری دارد، ‌تلفن بزن تهران بپرس که آیا تهران باران می‌‌آید یا نمی‌آید، ‌می‌گویی حال ندارم کارشناس در کنار من هست رجوع می‌‌کند به موازین کارشناسی چطور آینده را پیش‌بینی می‌‌کنند حال را هم می‌‌توانند تشخیص بدهند، طبق موازین کارشناسی هواشناسی الان در تهران باران می‌‌آید. اعتباری ندارد قول خبره در این‌جا، اموری که حدسیه هستند ما رجوع به خبره می‌‌کنیم اما امور حسیه آیا برویم سراغ کارشناس؟ جای رجوع به کارشناس نیست.

به نظر ما این فرمایش همان‌طور که آقای سیستانی فرمودند تمام نیست؛ رجوع به خبره چه در امور حدسیه بالذات چه در امور حدسیه و اجتهادیه بالعرض فرق نمی‌کند. اگر یک امری حسی بود بالذات ولی الان بالفعل اجتهادی شده، چون منابع و مستندات حسیه آن در دسترس ما نیست این‌جا چرا رجوع نکنند عقلاء به قول خبره. معانی لغویه حسیه بالذات هستند، اما اجتهادیه بالعرض هستند، الان برای ما معنای غنا اجتهادی است، باید اجتهاد کنیم ببینیم معنای غنا چیست، ‌معنای صعید که تیمموا صعیدا طیبا اجتهادی است، ‌بله یک زمانی حسی بود اما الان دیگر حسی نیست، اجتهادی بالعرض است، ‌معنای کعب یک زمان حسی بود ولی الان حسی نیست، خود عرب‌ها هم نمی‌دانند که کعب چیست، ‌آیا قبة القدم است یا مفصل؟ صعید الان هم عرب‌ها نمی‌دانند معنای دقیقش چیست، یا غنا معنای دقیقش چیست؟ محتوایش محتوای کلام باید لهوی باشد یا شعر فرزدق را هم که در وصف امام علیه السلام سرود اگر به کیفیت لهویه بخوانند غنا هست، خود عرف عرب‌ها هم الان نمی‌توانند درست تشخیص بدهند این‌ها از امور حسیه بالذات هستند ولی الان شدند حدسیه بالعرض، خود اطبا برای تشخیص بیماری خودشان رجوع نمی‌کنند به طبیب دیگر؟ چون تشخیص برای خودشان بالفعل میسور نیست، امکانات تشخیص برای خود این طبیب بیمار فراهم نیست. این طبیب رفته است سفر امکانات تشخیص طبی برای او فراهم نیست رجوع می‌‌کند به یک طبیب دیگر طبق گفته او عمل می‌‌کند به همان نحوی که عوام رجوع می‌‌کنند.

بله ما که می‌‌گوییم وثوق نوعی باید پیدا کنیم از قول خبره طبعا این‌جا هم باید وثوق نوعی حاصل بشود، ولی فرقی بین امور حسیه بالذات یا امور حدسیه بالذات نیست، مهم این است که بالفعل اگر امر حدسی و اجتهادی باشد بالعرض یا بالذات، ‌فعلا معانی لغعویه از امور حدسیه شدند، ‌همین مقدار کافی است برای رجوع به قول خبره.

اشکال سوم بر این وجه که رجوع به قول لغوی از باب رجوع به قول خبره مطرح شده بود اشکالی است که در کفایه مطرح کردند. فرموده‌اند که اصلا لغوی که نسبت به تعیین ظواهر الفاظ اهل خبره نیست، او اهل خبره موارد استعمال است، او گشته است موارد استعمال این لفظ را پیدا کرده است، او که اهل خبره این‌که معنای حقیقی چیست و معنای مجازی چیست نشده.

این اشکال هم به نظر ما درست نیست. آیا می‌‌شود انکار کرد خلیل صاحب کتاب العین، ابن فارس صاحب کتاب معجم مقاییس اللغة این‌ها اهل خبره در معانی لغویه هستند این را می‌‌شود انکار کرد؟

بله اگر می‌‌گویید لغوی فقط نقل موارد استعمال می‌‌کند و کتب لغت ممهّد نیست برای تعیین معانی حقیقی الفاظ این بحث دیگری است اما این‌که بگویید لغوی کارشناس تشخیص معانی حقیقیه نیست این جفا است. همین راغت در مفردات و لو برخی علیه او کتاب نوشتند و او را غیر خبره معرفی کردند اما انصاف این است که او هم خبره است در تشخیص معانی لغویه الفاظ قرآن. پس این اشکال هم وارد نیست.

اشکال چهارم مهم است. این هم ظاهر کفایه است هم در مصباح الاصول مطرح می‌‌کند که در کتب لغت لغویین و لو کارشناس هم باشند در تشخیص معانی الفاظ اما در کتب لغت به دنبال تشخیص معانی حقیقیه الفاظ نبودند، و لذا می‌‌بینید که یک لفظ را می‌‌گویند چند معنا برای او ذکر می‌‌کنند، این یعنی چند استعمال. خود این نشان می‌‌دهد که لغویین و لو کارشناس باشند در معانی لغویه اما کتاب لغت را که نوشتند برای تشخیص معانی حقیقی الفاظ ننوشتند. نگویید آن معنای اولی که ذکر می‌‌کنند آن معنای حقیقی است. می‌‌گوییم این درست نیست، برای این‌که الفاظ مشترکه را که چند معنای حقیقی دارد چطور تعیین بکنند که این لفظ مشترک معنای حقیقی‌اش فقط آن معنای اول نیست معنای دوم و سوم هم هست همچون کاری نکردند، ‌هیچ قرینه‌ای بر این ذکر نکردند.

اشکالی که به این ایراد چهارم گرفته می‌‌شود این است که گاهی لغوی فقط یک معنا ذکر می‌‌کند برای این لفظ، همیشه چند تا معنا ذکر نمی‌کند، آن جایی که یک معنا ذکر می‌‌کند دیگر ظاهرش این است که می‌‌خواهد بگوید معنای این لفظ این است.

[سؤال: ... جواب:] مواردی هست لفظی را می‌‌گویند در کتاب لغت فقط یک معنا برای او ذکر می‌‌کنند. حالا آن مواردی که چند معنا گفتند، در بحوث گفته که آن‌جا هم می‌‌شود یک جوری معنای حقیقی را بدست آورد که البته ما قبول نداریم، ولی جایی که یک معنا ذکر می‌‌کنند این‌که مشکل ندارد.

جایی که چند معنا ذکر بکنند، در بحوث گفته می‌‌شود از راه‌هایی کشف بکنیم معنای حقیقی چیست:

یک:‌ این‌که یک لفظی است مثل صعید که محتمل نیست که دو معنا داشته باشد یا معنایش مطلق وجه الارض است یا خصوص تراب است، ‌حالا اگر لغوی بیاید بگوید استعمل لفظ الصعید فی مطلق وجه الارض، می‌‌فهمیم معنای حقیقی همین است دیگر، چون یک معنای حقیقی بیشتر ندارد صعید، این را ما می‌‌دانیم، یا خصوص تراب یا مطلق وجه الارض، لغویه هم که آمد گفت استعمال شده صعید در مطلق وجه الارض مشکل ما چیست؟

به نظر ما این مثال ایراد دارد. چرا؟ برای این‌که استعمال اعم از حقیقت است شاید صعید ظهور عرفیش در همان تراب بوده آن وقت یک جاهایی مجازا یا با قرینه یا بدون قرینه استعمال شده در مطلق وجه الارض، ‌صرف استعمال لفظ صعید در مطلق وجه الارض کشف نمی‌کند پس معنای حقیقی‌اش همین مطلق وجه الارض است.

مورد دومی که بحوث گفتند این است که اگر لغوی خبر بدهد که این لفظ استعمال نشده مگر در همین معنا نه معنای دیگر، این هم خودش تصریح کرده کارشناس هم فرض این است که هست.

می‌گوییم: بله، ‌ولی یک مورد برای ما پیدا کنید که لغوی تصریح بکند که لم یستعمل هذا اللفظ الا فی هذا المعنی، یک مورد پیدا کنیم ما نوکرتان هستیم، ما موردی پیدا نکردیم. اگر هم بیاید بگوید که لم یستعمل هذا اللفظ الا فی هذا المعنی این می‌‌شود اعمال کارشناسی و فرض این است که ما می‌‌خواهیم بگوییم در کتاب لغت و لو کارشناسی نشده از بیان موارد استعمال کشف معنای حقیقی بکنیم.

[سؤال: ... جواب:] آن را که ما عرض کردیم که اگر یک معنا بگوید معنای دیگر نگوید ظاهرش این است که معنای حقیقی را این می‌‌داند، نه، ‌ایشان می‌‌گویند تصریح بکند لغوی که لم یستعمل هذا اللفظ الا فی هذا المعنی.

مورد سوم که در بحوث گفتند این است که حتما لازم نیست که از قول لغوی به نتیجه برسیم، ‌خود بی‌نتیجه‌گی هم نتیجه است، ‌خود همین تردید هم مطلوب است گاهی که ما بالاخره از این‌که لفظ در معانی مختلفی استعمال شده دچار تردید بشویم که معنای حقیقی‌اش کدام است، ‌همین هم ثمره است دیگر.

می‌گوییم این ثمره حجیت قول لغوی نیست که، این ثمره دیدن استعمالات مختلف است و لو قول لغوی حجت نباشد. تردید یعنی احتمال، این‌که نیاز ندارد به حجیت قول لغوی. پس این مثال و مورد سوم بحوث هم درست نیست.

مورد چهارم که ایشان ذکر می‌‌کند می‌‌گوید اگر لغوی بیاید بگوید لفظ مولا گاهی استعمال می‌‌شود در ولی گاهی استعمال می‌‌شود در ابن العم، بعد می‌‌آییم سراغ من کنت مولاه فهذا علی مولاه، ‌احتمال ندارد من کنت ابن عم له فهذا علی ابن عم له، ‌این نیاز ندارد که مردم را جمع کنی، هر کسی مردم من پسر عموی او هستم علی هم پسر عموی او هست، ‌خب به مردم چه ربطی دارد؟ این متعین می‌‌شود مولا در همان معنای دوم که ولی است.

می‌گوییم: شاید مولا معنای سومی دارد، این‌که بحوث فرض کردند دو معنا دارد مولا این را ما از کجا بفهمیم؟ فرض این است که لغوی در کتاب لغت کارشناسی نمی‌کند، دو معنا گفته از باب این‌که دو استعمال پیدا کرده، اگر می‌‌خواهد بگوید استعمال سومی نیست این می‌‌شود کارشناسی و الا اگر نگوید استعمال سومی نیست ما احتمال استعمال سوم می‌‌دهیم برای مولا نه به معنای ولی نه به معنای ابن العم. پس باید بپذیریم که لغوی هم در کتاب لغت یک مقدار کارشناسی می‌‌کند و لو از این باب که وقتی سکوت می‌‌کند استعمال دیگری را برای لفظ مولا ذکر می‌‌کند کارشناسی کرده که استعمال سومی وجود ندارد این مقدار را باید قبول کنیم که لغوی کارشناسی کرده.

وجه سومی که ذکر می‌‌شود برای قول لغوی این است که گفته‌اند اصلا چه نیازی است که قول لغوی را از باب قول کارشناس معتبر بدانیم، ‌نه، لغوی خبر دارد می‌‌دهد از یک امر قریب به حس، حالا می‌‌گوید معنای این لفظ این هست یا این لفظ در معنای دیگری استعمال نمی‌شود و ظهور در معنای دیگر ندارد این یک امر قریب به حس است، مثل این شما می‌‌گویید زید شجاع است، عمرو ترسو است، روی پیشانی زید نوشتند شجاع؟ روی پیشانی عمرو نوشتند ترسو؟‌ نه، ‌رفتارش را می‌‌بینید، ‌می‌شود قریب به حس، زید عادل است این قریب به حس است، ‌فرق می‌‌کند با این‌که بگویید زید قد بلند است، زید قد بلند است حسی است اما زید عادل است یا شجاع است این قریب به حس است حسی نیست. سیره عقلاء در حجیت قول خبر ثقه مختص به اخبار از حسیات فقط نیست، امور قریبه به حس هم از باب حجیت خبر ثقه حجت است.

این هم درست نیست. برای این‌که حجیت خبر ثقه اولا در سیره عقلاء دائر مدار وثوق نوعی است، ثانیا مشهور می‌‌گویند در موضوعات باید شاهد متعدد باشد آن هم عادل باشد، حالا آقای خوئی قبول ندارد، و مهم‌تر این است که واقعا لغوی از امر قریب به حس خبر می‌‌دهد؟ این‌طور نیست، حدود یک معنا حسی نیست. بله اصل معنا یک قدرمتیقنی دارد غنا اما این‌که حد غنا چیست، ‌تحسین الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب، این تحدید‌ها این‌ها حسی است؟ قریب به حس است؟ انصافا مواردی که ما شک می‌‌کنیم در معانی لغویه این‌ها معمولا در حدود معنای لغوی شک می‌‌کنیم نه در آن اصل معنای لغوی، و تحدید معنای لغوی انصافا نیاز به اعمال حدس و اجتهاد دارد.

و لذا ادله حجیت قول لغوی برای‌مان تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] این‌که می‌‌گویید علما رجوع می‌‌کنند به کتاب لغت، ‌این را جواب دادیم رجوع می‌‌کنند تا وثوق پیدا کنند. اما به المنجد هم رجوع می‌‌کند، ‌می‌گوید فی المنجد کذا، دیگر امام که تعبد نمی‌کند به قول المنجد، ‌یا و فی منتهی الارب کذا، این‌ها برای این است که جمع شواهد بکنند وثوق بیاید و الا قول چهار تا پدر مسیحی که در لبنان نوشتند و المنجد را تنظیم کردند قطعا اعتبار ندارد این‌ها خودشان معانی قدیمه را کجا می‌‌خواهند بفهمند؟ کارشناس نیستند، ‌مثل افراد دیگر، ‌کارشناس چیز دیگر هستند، کارشناس لغت نیست که. ولی برای وثوق خوب است چند تا کتاب لغت را کنار هم می‌‌گذاریم وثوق پیدا می‌‌کنیم.

آخرین دلیل را عرض کنم بر حجیت قول لغوی گفته می‌‌شود انسداد، انسداد صغیر، اگر ما به قول لغوی اعتماد نکنیم باب فهم معانی لغویه بر ما بسته می‌‌شود.

خب بشود، چه می‌‌شود؟ خیلی بهتر، رجوع می‌‌کنیم به اصل برائت، شبهه مفهومیه غنا اصل برائت، ‌شبهه مفهومیه غیبت اصل برائت، شبهه مفهومیه کذب که شامل توریه می‌‌شود یا نه اصل برائت، شبهه مفهومیه قمار‌ اصل برائت. نگویید علم اجمالی پیدا می‌‌شود در این مواردی که در شبهه مفهومیه ما به اصل برائت رجوع کردیم یک خلاف واقعی مرتکب شدیم. می‌‌گوییم شما علم اجمالی دارید خب احتیاط کنید، بنده علم اجمالی ندارم، با آن شرایط علم اجمالی که اطراف شبهه محل ابتلای مکلف واحد باشد. و لذا اصل برائت جاری می‌‌کنم در شبهه مفهومیه غنا، حالا بالاخره می‌‌گویم جایز است استماع حالا خودم گوش ندهم، ‌اصل برائت جاری می‌‌کنیم در شبهه مفهومیه غیبت حالا خودمان هم نعوذبالله گاهی در شبهه مفهومیه غیبت غیب بکنیم، شبهه مفهومیه کذب اصل برائت جاری کنیم مشکل چیست. علم اجمالی کی می‌‌گوید پیدا می‌‌شود؟ هر کس علم اجمالی پیدا کرد احتیاط کند ما علم اجمالی نداریم. اینقدر موارد زیاد نیست. و واقعا ما احتمال می‌‌دهیم تمام این مواردی که به اصل برائت رجوع کردیم مطابق با واقع عمل کرده باشیم واقعا این احتمال را می‌‌دهیم و لذا باب علم در معانی لغویه اولا منسد نیست بطور کلی، یک مواردی است بیشتر هم سعه و ضیق معنا را نمی‌فهمیم، این‌طور نیست که باب علم به معانی لغویه منسد بشود، ‌بر فرض منسد بشود انسداد کبیر که پیش نمی‌آید که معظم ابواب فقه معطل بماند و نفهمیم، نه، فوقش هر جا نیاز داشتیم به تشیخص معانی لغویه باب علم منسد بشود، ‌یا به اصل برائت رجوع می‌‌کنیم اگر علم اجمالی نداشتیم، یا احتیاط می‌‌کنیم اگر علم اجمالی داشتیم، ‌انسداد کبیر لازم نمی‌آید تا دچار مشکل بشویم، ‌اگر انسداد کبیر لازم آمد آن وقت نتایج انسداد کبیر را عمل می‌‌کنیم. ولی انسدادی پیش نمی‌آید.

فالحق عدم حجیة قول اللغوی الا اذا افاد العلم العرفی. و معمولا هم ما دچار مشکل نشدیم، ‌دیگران هم که قول لغوی را حجت نمی‌دانند نشنیدیم که بگویند وای بیچاره شدیم، نه، هیچ‌کس بیچاره نشده.

این بحث تمام شد وارد بحث اجماع می‌‌شویم ان‌شاءالله فردا به خواست خدا.

و الحمد لله رب العالمین.